

Analytical Inductive Analysis of the Rules of Knowledge of the Interpretation of Words

Davood Asadian*
Alireza Delafkar**
Seyyed Ziauddin Olyanasab***

Received: 24/09/2019

Accepted: 27/08/2019

Abstract:

The knowledge of semantics and theoretical vocabulary in the Qur'an is one of the important techniques that considered as sub-branches of interpretation. This knowledge explains the meaning of Qur'anic terms like peer. Throughout the history of the Qur'anic sciences, various works, have been written on this subject. The authors of these works have used different rules for interpreting the Qur'anic vocabulary, but, except in very few cases, none have discussed the rules of this knowledge separately. In this article, some of the most important rules of this knowledge are study by descriptive-analytical method and by inductive method. Finally, its related rules are extract in two textual sections (rule of contradiction, rhetorical rules, context, rhetoric for the spirit of meaning, and rule of knowing objects with antithesis) and extramarital rules (such as vocabulary and descent).

Keywords: The Holy Quran, Qur'anic Interpretation, Qur'anic singularities, Qur'anic rules, aspects and theories.

* Assistant Professor, Department of Quran and Hadith Sciences, Payame Noor University, Tabriz, Iran. (Corresponding Author) d_asadian@pnu.ac.ir

** Associate Professor, Department of Quran and Hadith Sciences, Payame Noor University, Tehran, Iran. delafkar@pnu.ac.ir

*** Associate Professor, Department of Quran and Hadith Sciences, Hazrat Masoumeh University, Qom, Iran. iran134512@yahoo.com

بررسی تحلیلی - استقرائی اُهمّ قواعد دانش وجوه و نظائر

داود اسدیان*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۰۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۰۵

علیرضا دل افکار**

مقاله برای اصلاح به مدت ۱۷ روز نزد نویسندگان بوده است.

سیدضیاءالدین علیا نسب***

چکیده

دانش وجوه و نظائر یکی از دانش‌های مهمی است که زیرشاخه دانش تفسیر شمرده می‌شود و به تحلیل معناشناختی واژگان قرآنی نظیر همدیگر می‌پردازد. در طول تاریخ علوم قرآنی، کتاب‌های گوناگونی در موضوع دانش وجوه و نظائر به رشته تحریر درآمده است. نویسندگان این آثار، در تحلیل‌های معناشناختی واژگان قرآنی از قواعد گوناگون تفسیری بهره جسته‌اند، ولی جز در موارد بسیار اندک، هیچ‌یک، قواعد این دانش را به صورت جداگانه بیان نکرده و مورد بررسی قرار نداده‌اند. ضرورت تحلیل و واکاوی قواعد دانش وجوه و نظائر، از آن روست که می‌تواند زمینه را برای تحلیل‌های معناشناختی منطقی و نظام‌مند از واژگان قرآنی نظیر هم، فراهم آورد و از این رهگذر، مفسران را در پرده‌برداری از مدلول مطابقی و موضوع‌له یا مدلول التزامی و مستعمل‌فیه واژگان نظایر یاری رساند. در جستار حاضر، با شیوه توصیفی - تحلیلی و با روش استقرائی، برخی از مهم‌ترین قواعد دانش وجوه و نظائر با رجوع به برخی از مهم‌ترین آثار، مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. در پایان، قواعد مرتبط با دانش وجوه و نظائر نیز در دو دسته درون متنی (قاعده منع ترادف، قواعد بلاغی، سیاق، وضع الفاظ برای روح معنا و قاعده شناخت اشیاء با اضدادش) و برون متنی (مانند تطور لغت و اسباب نزول) استخراج گردیده است.

واژگان کلیدی

قرآن کریم، تفسیر قرآن، مفردات قرآنی، قواعد قرآنی، وجوه و نظائر.

d_asadian@pnu.ac.ir

* استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه پیام نور تبریز، ایران. (نویسنده مسئول)

delafkar@pnu.ac.ir

** دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه پیام نور تهران، ایران.

iran134512@yahoo.com

*** دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه حضرت معصومه (علیها السلام)، قم، ایران.

طرح مسئله

یکی از مسائل مهم و مبنایی در دانش تفسیر به معنای عام و دانش وجوه و نظائر به معنای خاص، مبحث «قواعد تفسیری» در دانش وجوه و نظائر است. از بررسی کتاب‌های تفسیر مفسران و دانشمندان علوم قرآنی به دست می‌آید که مفهوم شناسی اصطلاحی مانند «قواعد» به صورت مستقل و عمیق در کتاب‌های تفسیری متقدمان انجام نگرفته است. البته باید توجه داشت که در اصطلاح شناسی این واژگان، دانش وجوه و نظائر از دانش تفسیر جدا نیست؛ زیرا معناشناسی و بررسی وجوه معنایی نظائر قرآنی، گونه‌ای از تفسیر بوده و جدای از آن نمی‌باشد. از همین رو هر تعریفی که قرآن‌پژوهان متأخر درباره اصطلاح «قواعد» در علم تفسیر به کار گرفته‌اند، با افزودن قیودی خاص، در مورد دانش وجوه و نظائر نیز به کار گرفته خواهد شد.

اهمیت پرداختن به قواعد دانش وجوه و نظائر از آن روست که می‌تواند معیاری برای تشخیص چگونگی استخراج وجوه معنایی واژگان نظیر هم قرار گیرد و پژوهشگران قرآنی را در این زمینه یاری رساند. همچنین ضرورت جداسازی قواعد خاص دانش وجوه و نظائر از قواعد دانش تفسیر، دلیل دیگری است که تحقیق درباره قواعد به کاررفته در دانش وجوه و نظائر را امری بایستنی جلوه می‌دهد. ضرورت تحلیل و واکاوی قواعد دانش وجوه و نظائر، از آن روست که می‌تواند زمینه را برای تحلیل‌های معناشناختی منطقی و نظام‌مند از واژگان قرآنی نظیر هم، فراهم آورد و از این رهگذر، مفسران را در کشف مدلول مطابقی و موضوع‌له یا مدلول التزامی و مستعمل‌فیه واژگان نظائر یاری رساند. افزون بر آن، تحلیل معناشناختی روشمند و نظام‌مند از واژگان قرآنی، زمینه هرگونه تفسیر به رأی یا تفاسیر مبتنی بر استحسان عقلی بدون پشتوانه منطقی را از واژگان قرآنی نظیر هم برمی‌دارد و ابزاری برای داوری درباره برداشت‌های معنایی مرتبط با واژگان قرآنی به دست می‌دهد.

در جستار حاضر تلاش می‌شود با رجوع به مهم‌ترین منابع نگاشته شده در دانش وجوه و نظائر برخی از قواعد این دانش مورد بازخوانی و استخراج گیرد و برای هر یک نمونه‌هایی قرآنی ذکر گردد. پرسش‌هایی که در این پژوهش مورد بررسی قرار می‌گیرد از قرار زیر است:

۱. مهم‌ترین قواعد بکار رفته در دانش وجوه و نظائر کدام است؟

۲. نمونه‌های قرآنی قواعد دانش وجوه و نظائر چیست؟

پیشینه تحقیق

درباره پیشینه بحث نیز باید گفت، تاکنون پژوهشی که به صورت مستقیم به بررسی استقرائی قواعد مرتبط با دانش وجوه نظائر بپردازد، نگاشته نشده است. تنها پژوهشی که ارتباط مستقیم با

موضوع مقاله دارد، رساله دکتری مربوط به نگارندگان سطور است که در شماره نخست بخش پایان‌نامه و رساله‌ها آمده است. البته در دیگر آثار نگاشته شده درباره قواعد دانش وجوه و نظائر، به صورت غیر مستقیم به بحث از قواعد پرداخته‌اند، اگرچه در عناوین کتاب‌ها، پایان‌نامه‌ها، رساله‌ها و نیز مقالات، به طور مستقیم از قواعد این دانش، سخنی به میان نیامده است. در ذیل به برخی از مهم‌ترین پژوهش‌های مرتبط اشاره می‌شود:

محمد العوا سلوی نیز در کتاب «بررسی زبان‌شناختی وجوه و نظائر در قرآن» که توسط سید حسین سیدی ترجمه شده به بیان مطالب گوناگونی درباره دانش وجوه و نظائر پرداخته است که عبارتند از: سیر تحول و عوامل شکل‌گیری دانش وجوه و نظائر. رویکرد نویسنده در این کتاب بیشتر بر تحلیل‌های زبان‌شناختی استوار است. این کتاب را می‌توان یکی از کتاب‌های پرمحتوا درباره سیر تحول دانش وجوه و نظائر دانست.

غلامعلی همایی نیز در کتاب «درسنامه مفردات قرآن مجید» که برای دوره کارشناسی به صورت درسنامه تهیه شده است، مطالبی به صورت کلی و در سطح عمومی مطرح کرده و تلاش نموده است تا با ارائه شیوه‌ای نو و کاربردی، و با ارائه دیدگاه‌های اهل لغت، درباره واژه‌های قرآنی و نقد و بررسی آنها، روش معنا کردن واژه‌های قرآنی را به دانش پژوهان بیاموزد تا آنها توانمندی لازم در تحلیل معناشناختی واژگان قرآنی را به دست آورند. البته در این کتاب، واژگان قرآنی نظیر هم و وجوه معنایی گوناگون آنها و قواعد کشف این معانی، مورد بررسی قرار نگرفته است.

الیاس کلانتری نیز در کتاب «مفردات القرآن فی مجمع البیان» تلاش نموده است تا معانی برخی از واژگان قرآنی را علامه طبرسی در مجمع البیان مطرح کرده‌اند گردآوری نماید. در این کتاب نیز واژگان قرآنی نظیر هم و وجوه معنایی گوناگون آنها و قواعد کشف این معانی به صورت منسجم، مورد بررسی قرار نگرفته است.

پل نوینا نیز در مقاله‌ای با عنوان «از وجوه و نظائر مقاتل بن سلیمان و حکیم ترمذی تا تفسیر امام جعفر صادق (علیه السلام)» در مجله شماره ۲۰ معارف، تلاش کرده نخست میان روش مقاتل بن سلیمان و حکیم ترمذی مقایسه تطبیقی انجام دهد و نشان دهد که چگونه تجربه عرفانی را می‌توان به عنوان یک اصل در تفسیر قرآن استفاده نمود. وی پس از بررسی تفصیلی تفسیر امام صادق (علیه السلام) به این نتیجه می‌رسد که تفسیر ایشان نقش بسزای در پیدایش تصوف اسلامی داشته است.

ندا خداشناس فیروزآبادی نیز در مقاله «توسعه معانی کلمات در قرآن با گذر زمان» در مجله شماره ۳۹ صحیفه مبین، یکی از کاربردهای دانش وجوه و نظائر را بررسی معانی واژگان از منظر دانش لغت می‌داند. وی توسعه معانی کلمات در قرآن با گذر زمان را یکی از قواعد مهم در دانش وجوه و نظائر دانسته و شواهدی را برای آن ذکر کرده است.

رساله دکتری داود اسدیان با عنوان «روش‌شناسی دانش وجوه و نظائر در قرآن کریم (مبانی، قواعد و سیر تحول)» در دانشگاه پیام نور و بیان نامه کارشناسی ارشد هاشم عبدالنبی أبوخمسین با عنوان «الوجوه و النظائر و دورها فی تفسیر القرآن مع بحث تطبیقی لعشرین مفرده» در دانشگاه جامعه المصطفی العالمیه نیز به این موضوع پرداخته است.

با اندکی تأمل در منابع پژوهشی یادشده، می‌توان بدین نتیجه دست یافت که در هیچ یک از آن‌ها، قواعد تبیین وجوه معنایی واژگان نظیر هم، در فصلی مستقل مورد بررسی و تحلیل قرار نگرفته است. از همین رو، بایسته است تا قرآن‌پژوهان تلاش خود را در راستای استخراج قواعد خاص دانش وجوه و نظائر به کار بندند، کاری مقاله حاضر می‌تواند فتح بابی در این زمینه تلقی شود.

۱. آشنایی با مفاهیم و اصطلاحات مرتبط

در این بخش، در گام نخست، به معناشناسی اصطلاحاتی چون «قواعد تفسیری» و «وجوه و نظائر» می‌پردازیم و سپس به شیوه استقرائی، قواعد مرتبط با دانش وجوه و نظائر را استخراج می‌کنیم.

۱-۱. قواعد تفسیر

درباره تعریف اصطلاح «قواعد تفسیر» دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد. برخی گفته‌اند «قاعده تفسیر، قضیه‌ای کلی است که به وسیله آن معانی قرآن استنباط می‌گردد» (فاکر میدی، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۳۳). برخی دیگر آن را همان احکامی کلی می‌دانند که به وسیله آن، معانی قرآن از سوی مفسر استنباط می‌شود و چگونگی استفاده از آن‌ها در تفسیر قرآن دانسته می‌شود (السبت، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۳۰).

برخی نیز مراد از قواعد تفسیر را همان راه‌کارهای کلی دانسته‌اند که در وضعیت‌های خاص مورد عمل قرار می‌گیرد و بر این باورند که قواعد تفسیری باید از پشتوانه‌های عقلی، شرعی یا عرفی برخوردار باشند. اصول و قواعد تفسیری در دانش‌هایی مانند صرف، بلاغت، منطق، لغت و اصول فقه مورد بحث واقع می‌شود (شاکر، ۱۳۸۲ش، ص ۴۳).

با توجه به این که قاعده در لغت به معنای «اساس و پایه» است، می‌توان گفت که مراد از قواعد تفسیر، شناخت‌هایی است که اساس تفسیر قرآن و تکیه‌گاه آن می‌باشد. به گفته برخی از قرآن‌پژوهان، ایرادی که بر این تعریف‌ها وارد می‌شود، این است که اصول و مبانی تفسیر را نیز در برمی‌گیرند و سبب می‌شود «قواعد» با «مبانی» تداخل پیدا کند؛ زیرا اصول و مبانی تفسیر نیز شناخت‌هایی است که تفسیر بر آن‌ها تکیه دارد و نیز آن دسته از قواعدی که برای به دست آوردن حجت بر کشف معانی آیات به کار گرفته می‌شود، بر اصول و مبانی تفسیر نیز صادق است، پس بهتر است برای دوری از اشکالات وارد شده «قواعد تفسیر» را چنین تعریف نماییم:

«قواعد تفسیر، دستورالعمل‌هایی کلی برای تفسیر قرآن مبتنی بر مبانی متقن عقلی، نقلی و عقلایی‌اند که رعایت آن‌ها تفسیر را ضابطه‌مند می‌کند و خطا و انحراف در فهم معنا را کاهش می‌دهد» (بابایی، ۱۳۸۹ش، ج ۸، ص ۳۶).

همان‌گونه که پیش از این نیز مورد توجه قرار گرفت، رابطه میان دانش وجوه و نظائر با دانش تفسیر رابطه عام و خاص مطلق است. از همین رو، قواعد دانش وجوه و نظائر از قواعد دانش تفسیر پیروی می‌کند و نمی‌توان قواعد خاصی را برای دانش وجوه و نظائر جدای از دانش تفسیر در نظر گرفت. البته شایان ذکر است که آن دسته از قواعد تفسیری که در حوزه مفردات قرآنی به کار مفسر می‌آیند، همان قواعدی هستند که در دانش وجوه و نظائر کاربرد دارند. در ادامه به شیوه استقرائی، برخی از قواعد پرکاربرد دانش وجوه و نظائر را مورد بحث قرار خواهیم داد. این قواعد از مهم‌ترین آثار نگاشته شده در این باره، استخراج گردیده و برای هر یک نمونه‌هایی از کتاب‌های گوناگون ذکر شده است.

۲-۱. وجوه و نظائر

واژه «وجه» در لغت کاربردهای گوناگونی دارد برخی از واژه‌شناسان آن را به معنای «رو به روی هر چیزی» دانسته‌اند (زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۹، ص ۱۱۰). برخی نیز آن را با واژه «جاه» مترادف و مصدر «وجاهت» را به معنای «داشتن جایگاه نزد سلطان» برشمرده‌اند (صاحب، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۲۳؛ فیومی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۶۴۹).

واژه «نظائر» در لغت جمع «نظیره» و واژه «نظراء» جمع واژه «نظیر» می‌باشد (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۱۹). واژه نظیر در بیشتر کتاب‌های لغت به معنای «مانند» آمده است (جوهری، ۱۳۷۶ش، ج ۲، ص ۸۳۱). برخی نیز واژه نظیر را به معنای «برابری» دانسته‌اند (فیومی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۶۱۲).

با بررسی کتاب‌هایی که در دانش وجوه و نظائر نگاشته شده و به دست ما رسیده است این نکته استفاده می‌شود که بسیاری از دانشمندان علوم قرآنی درباره تعریف دانش وجوه و نظائر، یا تعریفی ارائه نکرده‌اند و یا آن‌هایی که در تلاش بوده‌اند تا به تعریف این دانش بپردازند، تعریف یکسانی ارائه نداده‌اند. نخستین کسی که تلاش نموده است تعریفی از دانش وجوه و نظائر ارائه دهد، ابن جوزی در کتاب «نزهة الاعین النواظر فی علم الوجوه و النظائر» می‌باشد. ترجمه عبارت ایشان در این باره چنین است:

«بدان معنای وجوه و نظائر این است که واژه واحد در جاهای گوناگون قرآن با لفظ و حرکات یکسان بیاید و از آن معانی گوناگونی اراده شده باشد مانند واژه «کلّ» که در جاهای گوناگون یکسان است، ولی تفسیر معنایی هر یک از آنها با دیگری تفاوت دارد که آن را وجوه می‌گویند. نتیجه اینکه «نظائر» اسم برای الفاظ است و «وجوه» اسم برای معانی است» (ابن جوزی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۸۳).

زرکشی (م. ۷۹۴ق) در کتاب «البرهان فی علوم القرآن» بر این باور است که اصطلاح «وجوه» در مورد واژگان مشترک لفظی و اصطلاح «نظائر» درباره واژگان مشترک معنوی یا متواظی به کار می‌رود (زرکشی، ۱۳۷۶ش، ج ۱، ص ۱۰۲). سیوطی (م ۹۱۱ق) در کتاب «الاتقان» از همین تعریف زرکشی پیروی نموده است (سیوطی، ۱۳۹۴ش، ج ۲، ص ۱۴۴). ابن تیمیّه (م ۷۲۸ق) برخلاف دیگران هر یک از دو اصطلاح «وجوه» و «نظائر» را در ناحیه واژگان می‌داند. وی بر این باور است که «وجوه» واژگانی هستند که دارای معانی گوناگون‌اند و «نظائر» واژگانی هستند که معانی یکسانی دارند (ابن تیمیّه، ۱۴۱۶ق، ج ۱۶، ص ۵۲۴).

۲. اهمّ قواعد تفسیری مرتبط با دانش وجوه و نظائر

برخی از پژوهشگران قرآنی، در دسته‌بندی قواعد تفسیری، نخست آن را به دو قاعده «درون متنی» و «برون متنی» تقسیم نموده‌اند (فقهی‌زاده، ۱۳۹۱ش، ص ۱۰۸). با نظر به اینکه این تقسیم‌بندی مبتنی بر حصر عقلی می‌باشد، در مقاله حاضر از تقسیم یاد شده پیروی شده است. در ادامه، نخست، قواعد درون‌متنی و سپس، قواعد برون‌متنی مرتبط با دانش وجوه و نظائر را مورد بحث قرار می‌گیرد. مراد از قواعد درون‌متنی، قواعدی است که مستقیماً با خود واژگان قرآنی در ارتباط است و همراه با قرائن داخلی است، مانند «قاعده ترادف»، «قاعده حقیقت و مجاز»، «سیاق»، «شناخت قرائت صحیح» و

قواعد برون متنی نیز به قواعدی گفته می‌شود که از قرائن بیرونی سرچشمه می‌گیرد و مستقیماً با واژگان قرآنی در ارتباط نیست، مانند «اسباب النزول» و «فرهنگ عصر نزول» (فقهی‌زاده، ۱۳۹۱ش، ص ۱۰۸).

۲-۱. قواعد درون متنی مرتبط با دانش وجوه و نظائر

در این بخش، به شیوه استقرائی، مهم‌ترین قواعد درون‌متنی مرتبط با دانش وجوه و نظائر بیان می‌شود و برای هر یک از قواعد درون‌متنی، شواهدی از مهم‌ترین آثار نگاشته شده در دانش وجوه و نظائر ذکر می‌گردد.

۲-۱-۱. استفاده از قاعده «اصل منع ترادف در قرآن»

یکی از قواعدی که در تبیین وجوه معنایی گوناگون واژگان قرآنی اهمیت بسیاری دارد استفاده از «اصل منع ترادف» در میان واژگانی است که از حروف و ماده گوناگونی برخوردار هستند. توضیح مطلب اینکه، وجود وجوه معنایی گوناگون در نظائر قرآنی، به این معنا نیست که یک واژه، معانی گوناگون متباین دارد، بلکه به این معناست که یک واژه در مقام استعمال، در حالت‌های گوناگون لحاظ شده است. به دیگر سخن، اگر ماده و حروف اصلی مشتقات گوناگون یک واژه یکسان باشد، مشتقات گوناگون از وجود معنای جامعی حکایت دارند که بر همه آنها صادق است. این برداشت معنایی از واژگان، همان است که با عنوان «اشتراک معنوی» یا «متواطی» از آن یاد می‌شود (عبداللهی، ۱۳۸۵ش، ص ۲۹).

در برخی موارد نیز واژگان نظیر هم در حروف و حرکات عین هم هستند، ولی وجوه معنایی متضادی دارند به گونه‌ای که نمی‌توان برای آن جامع معنوی در نظر گرفت و آن را مشترک معنوی دانست. از این رو باید چنین موارد معانی را از نوع اشتراک لفظی به شمار آورد که در آن لفظ یکسان، ولی معنا متفاوت است (سلوی، ۱۳۸۲ش، ص ۵ به نقل از مقدمه کتاب از سید حسین سیدی).

از میان متقدمان، ترمذی تنها کسی است که با نگارش کتاب «تحصیل نظائر القرآن» این اصل را مطرح و به شدت از آن دفاع می‌کند. وی با مبنا قرار دادن «قاعده منع ترادف» و استفاده از «اصل اشتراک معنوی» تلاش نموده است تا همه معانی در ظاهر متضاد واژگان نظیر هم را به یک معنای جامع و یکسان بازگرداند و نشان دهد که برخلاف تصور افرادی چون مقاتل، یکسان بودن ماده مشتقات واژگان، از یکسان بودن معنای آن حکایت دارد.

۲-۱-۱-۱. نمونه‌های قاعده منع ترادف در کتاب مقاتل بن سلیمان

مقاتل در تبیین وجوه معنایی واژه‌ی «فرقان» سه وجه معنایی را برای این واژه ذکر می‌کند و میان این معانی و معنای جامع «فرقان» یعنی «ابزار جدا نمودن حق از باطل» ارتباط ایجاد می‌کند:

۱. «فرقان» در معنای «قرآن» مانند آیات زیر:

* «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» (الفرقان: ۱).

* «مَنْ قَبْلُ هُدَىٰ لِلنَّاسِ وَ أَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ هُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو

انْتِقَامٍ» (آل عمران: ۴).

از نگاه مقاتل در این دو آیه واژه «فرقان» در معنای «قرآن» به کار رفته است (مقاتل، ۱۴۲۷ق،

ص ۴۲).

۲. «فرقان» در معنای «نصر» مانند آیات زیر:

* «وَ إِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ الْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (البقره: ۵۳).

* «وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّنْجِي الْجُمُعَانَ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (الانفال: ۴۱).

از نگاه مقاتل در این دو آیه واژه «فرقان» در معنای «پیروزی» به کار رفته است: «یعنی:

النَّصْر، فَرَّقَ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ» (مقاتل، ۱۴۲۷ق، ص ۴۲).

۳. «فرقان» در معنای «مُخْرِج» مانند آیات زیر:

* «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ...» (البقره: ۱۸۵).

* «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ

الْعَظِيمِ» (الانفال: ۲۹).

از نگاه مقاتل در این دو آیه واژه «فرقان» در معنای «خارج کننده» به کار رفته است. عبارت

ایشان در این باره چنین است: «یعنی: المخرج في الدين من الشبهه و الضلاله» (مقاتل، ۱۴۲۷ق،

ص ۴۳).

روشن است که «خارج کننده از شبهه و گمراهی» یا «جداکننده میان حق و باطل» معنایی

است که از مدلول مطابقی واژه فرقان استفاده شده است. به دیگر سخن، براساس سخن مقاتل،

میان وجه معنایی «قرآن» و این دو معنا ارتباط وجود دارد و این ارتباط از واژه «فرقان» فهمیده

می‌شود؛ یعنی این واژه، معنای جامعی دارد که بر مصادیق گوناگون آن مانند قرآن، نصر و مُخْرِج

حکومت می‌کند. این گونه ایجاد ارتباط میان معانی مشتقات گوناگون یک واژه، همان است که

از آن با عنوان اشتراک معنوی یاد می‌شود.

۲-۱-۱-۲. نمونه‌های قاعده منع ترادف در کتاب ترمذی

الف) همان‌گونه که پیش از این نیز گفته شد، ترمذی در تحلیل معنای جامع واژه «هدی» به سخن اهل محاوره و واژه‌شناسان استناد نموده و چنین می‌نویسد: «... یقال فی اللغة: فلان یتهدی فی مشیتة، أي: یتمایل» (ترمذی، ۱۹۶۹م، ص ۱۹)؛ در لغت گفته می‌شود: فلانی در راه رفتن خود (به چپ و راست) متمایل می‌شود.

براساس همین معنای جامع، ترمذی وجوه معنایی «بیان، اسلام و توحید» را که سه مورد از ۱۷ وجه معنایی است که مقاتل در کتاب «الأشباه و النظائر» آن‌ها را برای واژه «هدی» نام برده است، چنین معنا می‌کند:

۱. بیان: دلیل اینکه واژه «هدی» در آیاتی مانند «أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ» (البقره: ۵). در معنای «بیان» به کار رفته این است که بیان زمانی که به واسطه نور علم بر قلب آشکار گردد آن نور سبب می‌گردد قلب به سوی آن توجه نماید و متمایل شود (ترمذی، ۱۹۶۹م، ص ۲۰).

۲. اسلام: دلیل اینکه واژه «هدی» در آیاتی مانند «قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ...» (البقره: ۱۲۰). در معنای اسلام به کار رفته این است که زمانی که دین اسلام برای کسی تبیین گردد، دل به سوی نور اسلام تمایل پیدا کرده و تسلیم آن می‌شود (ترمذی، ۱۹۶۹م، ص ۲۰).

۳. توحید: دلیل اینکه واژه «هدی» در آیاتی مانند «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ...» (التوبه: ۳۳) در معنای توحید به کار رفته این است که زمانی که دلی تمایل به سوی نور توحید پیدا نماید تردید از آن رخت بسته و به پروردگار خود اطمینان پیدا می‌کند و به یگانگی او که همان توحید است باور پیدا می‌کند (ترمذی، ۱۹۶۹م، ص ۲۰).

ب) ترمذی در تحلیل معنای جامع «کفر» چنین می‌نویسد:

«فالكفر هو الغطاء، یقال فی اللغة: كفرتُ الشئ، أي: غطيتُه و منه سميت كَفَّارة فی حنث الیمین و الكفَّارة للذنوب لأنَّ فی ذلك تغطية للذنوب و الحنث» (ترمذی، ۱۹۶۹م، ص ۲۴)؛ پس کفر همان پوشاندن است. در لغت گفته می‌شود: کفرتُ الشئ یعنی آن را پوشاندم و از همین جا به شکستن سوگند و در مورد گناهان، کفَّاره گفته می‌شود؛ زیرا در آن معنای پوشاندن گناهان و شکستن سوگند وجود دارد.

دو مورد از واژگانی از مشتقات ماده «کفر» شمرده می‌شوند و مقاتل تلاش دارد آنها را تحت معنای جامع «پوشاندن» داخل سازد، از قرار زیر است:

۱. تکذیب: دلیل اینکه واژه «کفر» در معنای «تکذیب» به کار رفته این است که اگر شخصی نور هدایت را با زبان خود رد کند، گویی نوری را که از سوی خداوند برای هدایت او آمده، پوشانده است (ترمذی، ۱۹۶۹م، ص ۵).

۲. ظلم: دلیل اینکه واژه «کفر» در معنای «ظلم» به کار رفته این است که اگر انسان نعمتی را که از خدا دریافت نموده است انکار نماید و آن را ببوشاند، گویی به خودش ظلم نموده است (ترمذی، ۱۹۶۹م، ص ۵).

۲-۱-۲. توجه به قواعد بلاغی در کشف وجوه معنایی واژگان

یکی از راههای کشف معانی واژگان قرآنی که بسیاری از مفسران نیز بدان توجه داشته‌اند رو آوردن به معانی مجازی آنهاست که از راه علاقه‌ها و وجود قرائن مانعه می‌توان بدانها پی برد. در ادامه، نخست، تعریفی مختصر از مجاز و اقسام آن در علم بلاغت، بیان می‌شود و سپس متناسب با انواع مجاز نمونه‌های آن در کتاب مقاتل بن سلیمان، نشان داده خواهد شد.

۲-۱-۲-۱. استفاده از مجاز مرسل در کشف وجوه معنایی واژگان

(الف) مجاز مرسل از نوع ذکر عام و اراده خاص:

* «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ...» (النساء: ۵۴).

مقاتل، مراد از واژه «النَّاس» در این آیه را پیامبر (ص) می‌داند. این وجه معنایی از نوع مجاز مرسل می‌باشد و علاقه آن عام و خاص است؛ یعنی واژه عام (النَّاس) گفته شده و معنای خاص (پیامبر) اراده شده است (ترمذی، ۱۹۶۹م، ص ۶۰).

* «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» (آل عمران: ۱۷۳).

مقاتل در این آیه مراد از واژه «النَّاس» در صدر آیه را «نُعَيْم بن مسعود أشجعی» می‌داند. در این آیه نیز مانند آیه پیشین، مجاز مرسل به کار رفته است (مقاتل، ۱۴۲۷ق، ص ۴۳). مقاتل در تبیین وجوه معنایی واژه «النَّاس» در قرآن برای این واژه نه وجه معنایی را ذکر می‌کند که در هشت وجه معنایی، مجاز مرسل از نوع علاقه عام و خاص به کار رفته است! (مقاتل، ۱۴۲۷ق، صص ۶۰ و ۶۱).

(ب) مجاز مرسل از نوع ذکر سبب و اراده مسبب:

* «وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِئْتَةً وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ»

(البقره: ۱۹۳).

* «... فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ...» (آل عمران: ۷).
 در آیهی نخست، واژهی «فتنه» در معنای «شرک» و در آیه دوم در معنای «کفر» به کار رفته است (مقاتل، ۱۴۲۷ق، ص ۶۳). روشن است که فتنه سبب شرک و کفر می شود. از این رو می توان
 علاقه مجاز مرسل در این دو معنا را ذکر سبب و اراده مسبب دانست. می توان ادعا نمود بسیاری
 از یازده وجه معنایی که مقاتل برای واژه فتنه برمی شمارد، از همین نوع است. مانند فتنه به معنای
 «بلا» در آیه ۴۰ سوره طه، فتنه به معنای «عذاب در دنیا» در آیه ۱۱۰ سوره نحل، فتنه به معنای
 «گمراهی» در آیه ۴۱ سوره مائده و ... (مقاتل، ۱۴۲۷ق، ص ۶۶۵).
 مقاتل در جای دیگر «رجم» را به معنای «قتل» می داند (مقاتل، ۱۴۲۷ق، ص ۹۴). با اندکی تامل
 روشن می شود که رجم سبب قتل می باشد؛ یعنی سبب گفته شده و مسبب اراده شده است:
 * «قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيْسَنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ» (یس: ۱۸).
 * «وَ إِنِّي عُدْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ» (الدخان: ۲۰).

۲-۲-۱-۲. استفاده از استعاره در کشف وجوه معنایی واژگان

روش بلاغی دیگری که مقاتل از آن در تبیین وجوه معنایی واژگان قرآنی بهره برده است، استفاده
 از معنای استعاری برای کشف این معانی است. در واقع استعاره برجسته ترین و شاخص ترین
 الگوی بلاغی است که به یک متن بعد خلاق بودن و ابدی شدن می بخشد. همچنین می توان
 استعاره را مهم ترین روش در ارائه غیرمستقیم پیام به مخاطب شمرد. همچنین وجود استعاره و
 امثال آن در یک متن، امکان به خاطر سپردن پیام عبارت و به یادآوردن آن را در زمان های دیگر
 افزایش می دهد (امانی و شادمان، ۱۳۹۱ش، ص ۶).

در ادامه نمونه های از این موارد ذکر می شود:

۱. واژه «نور و ظلمت»، استعاره از «ایمان و شرک»:

* «اللَّهُ وَلِي الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم
 مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ...» (البقره: ۲۵۷).

مقاتل در تبیین وجه معنایی دو واژه «نور و ظلمت» در این آیه، نور را به معنای ایمان و
 ظلمت را به معنای شرک می گیرد (مقاتل، ۱۴۲۷ق، ص ۷۸). روشن است که ایمان و شرک، معنای
 حقیقی نور و ظلمت نیستند، بلکه برای دلالت بر این دو معنا عاریه گرفته شده اند و علاقه آن
 مشابهت می باشد. در اصل عبارت چنین بوده است:

«ایمان مانند نور است» و «شُرک مانند ظلمت است» از هر یک از این دو تشبیه، مشبّه و ادات تشبیه حذف شده‌اند و تنها به ذکر مشبّه به اکتفا شده است. از این نوع استعاره به تصریحیه تعبیر می‌شود.

۲. واژه «هلاک» استعاره از «مرگ»:

﴿يَسْتَفْتُونَكَ قُلِّ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنَّ امْرُؤًا هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتُ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ...﴾ (النساء: ۱۸۶).

واژه «هلاک» در این آیه برای دلالت بر معنای «مرگ» استعاره آورده شده و از نوع استعاره تصریحیه می‌باشد؛ (مقاتل، ۱۴۲۷ق، ص ۸۶). یعنی در اصل چنین بوده است: «مرگ مانند هلاکت است» که مشبّه و ادات تشبیه حذف شده‌اند و تنها به ذکر مشبّه به اکتفا شده است.

۳-۱-۲. استفاده از قاعده سیاق در تبیین وجوه معنایی واژگان قرآنی

برای پی بردن به مراد خداوند متعال در آیات قرآنی، چند عامل نقش اساسی را ایفا می‌کند. نخست توجه به ماده و هیأت واژگان قرآنی بدون لحاظ ارتباط درون واژگانی میان آنهاست و دوم توجه به معانی جملات قرآنی که در بردارنده هیأت ترکیبی میان واژگان و جملات است. عامل دوم، همان است که از آن با عنوان «سیاق کلام» یاد می‌شود. شاید بتوان به جرأت ادعا نمود که دانشمندان علوم قرآنی در بیشتر موارد، در تبیین وجوه معنایی گوناگون واژگان، از سیاق آیات کمک گرفته‌اند و کمتر به تحلیل‌های درون‌واژگانی و کشف معانی موضوع‌له پرداخته‌اند. اهمیت سیاق در فهم معانی واژگان قرآنی تا اندازه‌ای است که برخی از پژوهشگران معاصر آن را به عنوان قرینه‌ای برای فهم ظاهر معنای واژگان قرآنی دانسته‌اند (اخوان مقدم، ۱۳۹۴ش، ص ۲۴).

در ادامه به ذکر نمونه‌هایی از کتاب‌های وجوه و نظائر می‌پردازیم که در آنها برای کشف معانی واژگان قرآنی از سیاق بهره گرفته شده است:

۳-۱-۱. استفاده از سیاق در کتاب «الاشباه و النظائر» مقاتل بن سلیمان

یکی از واژگانی که مقاتل بن سلیمان در تبیین وجوه معنایی آن از روش سیاق بهره گرفته است واژه «أرض» می‌باشد. وی برای این واژه هفت وجه معنایی را ذکر می‌کند که در ذیل به سه مورد از آنها اشاره می‌شود:

۱. «أرض» در معنای «جنّه» مانند سخن خداوند متعال در آیه «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» (الانبیاء: ۱۰۵). که مقاتل آن را به معنای «زمین بهشت» می‌داند.

با صرف نظر از درستی یا نادرستی برداشت مقاتل بن سلیمان از این آیه، به نظر می‌رسد آنچه سبب شده است مقاتل واژه «أرض» در این آیه را به «بهشت» تفسیر کند، آیه پیشین آن است که در آن از احوالات روز قیامت سخن به میان آمده است: «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِّيلِ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدْنَا عَلَيْنا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ» (الانبیاء: ۱۰۴).

۲. «أرض» در معنای «أرض مقدس در شام» مانند سخن خداوند متعال در آیه «وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ ... وَ مَتَّ كَلِمَةً رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَي بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا...» (الاعراف: ۱۳۷).

با توجه به ذیل آیه اتمام نعمت پروردگار بر بنی اسرائیل سخن می‌گوید، مقاتل واژه «أرض» به معنای منطقه شام می‌داند که از نگاه مقاتل، در آن زمان، اردن و فلسطین را دربرمی‌گرفت (مقاتل، ۱۴۲۷ق، صص ۲۰۱-۲۰۳).

۱-۳-۲. استفاده از سیاق در کتاب «وجوه والنظائر فی القرآن الکریم» دامغانی

یکی از واژگانی که دامغانی در تبیین وجوه معنایی آن از روش سیاق بهره گرفته است، واژه «امراً» می‌باشد. وی برای این واژه دوازده وجه معنایی ذکر می‌کند که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. «امراً» در معنای «زلیخا» مانند سخن خداوند متعال در آیه «قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ» (یوسف: ۵۱).

۲. «امراً» در معنای «بلقیس» مانند سخن خداوند متعال در آیه «إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ» (النمل: ۲۳).

۳. «امراً» در معنای «آسیه زن فرعون» مانند سخن خداوند متعال در آیه «وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتْ عَيْنِي لِي وَ لَكَ» (قصص: ۹).

۴. «امراً» در معنای «ساره» همسر حضرت ابراهیم (ع) مانند سخن خداوند متعال در آیه «وَ امْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحَكْتُ» (هود: ۷۱) (دامغانی، بی تا، صص ۴۳۱).

روشن است که همه این چهار وجه معنایی واژه «إمرأة» را جز با توجه به سیاق آیات و داستان‌های قرآنی نمی‌توان بر معانی یادشده حمل نمود. بلکه در واقع باید گفت همه این معانی از نوع بیان مصادیق می‌باشد که از سیاق قرآنی استفاده شده است.

۲-۳-۱-۳. استفاده از سیاق در «نزهة الأعين النواظر في الوجوه و النظائر» ابن جوزی

یکی از واژگانی که ابن جوزی در تبیین وجوه معنایی آن، از روش سیاق بهره گرفته است، واژه «وراء» می‌باشد. در ذیل به برخی از آنها توجه می‌شود:

۱. ابن جوزی در ذیل آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا» (البقره: ۲۶). فعل «يضرب» را به معنای «یوصف» می‌داند. این برداشت معنایی از این واژه جز با توجه به سیاق آیه که در مقام تمثیل و توصیف می‌باشد امکان‌پذیر نیست؛ زیرا معنای «وصف» قطعاً مدلول مطابقی و التزامی واژه «ضرب» نیست! (ابن جوزی، ۱۴۰۴ق، ص ۴۰۱).

۲. در جای دیگر واژه «وراء» را به معنای «دنیا» گرفته و آیه «إِذْ جَعَلُوا وُءَاءَكُمْ فَأَلْتَمِسُوا نُورًا» (الحديد: ۳) را بر همین معنا حمل می‌کند. با اندکی تأمل روشن می‌شود که این برداشت معنایی از واژه «وراء» با توجه به سیاق آیه که درباره گفت و شنود جهنمیان و بهشتیان است، برداشت شده است (ابن جوزی، ۱۴۰۴ق، ص ۶۳۱).

۲-۱-۴. قاعده «وضع الفاظ برای روح معنا» در تبیین وجوه معنایی واژگان

از آنجا که قرآن کریم برای هدایت همه افراد بشر و در بستر فرهنگ عرب زمان نزول، از سوی خدای متعال، فرستاده شده، در انتقال معارف بلند و آموزه‌های دینی از زبان متعارف عرف که همان زبان عربی است، بهره گرفته است. ولی نباید پنداشت که همه واژگان به کار رفته در قرآن، تنها در همان معانی محسوس و مادی به کار رفته است، بلکه قرآن به فراخور معارف فرامادی، در معنای واژگان تصرف نموده و به این معانی توسعه داده است. به دیگر سخن، قرآن حقایق فراطبیعی را با عبارات قابل فهم برای مردم، بیان می‌کند و چون واژگان مستعمل در میان عموم مردم، تنها در معانی محسوس و مادی به کار گرفته می‌شود، کاربرد این واژگان در معانی فرامادی و فراحسی، ابهاماتی را در فهم معانی برخی از این واژگان پدید آورده است.

یکی از این راهکارها که از سوی برخی دانشمندان اسلامی برای گره‌گشایی از پیچیدگی معنایی واژگان مربوط به حقایق فراطبیعی، مطرح گردیده، نظریه روح معنا است. این دیدگاه در برابر دیدگاه کسانی قرار می‌گیرد که موضوع له واژگان قرآنی را معانی محسوس و مادی می‌دانند

و هرگونه استعمال این واژگان در معانی فراحسی را گونه‌ای مجاز، استعاره، کنایه و مانند اینها به حساب می‌آورند.

نظریه روح معنا از قرن ششم به بعد از دوره غزالی (م ۵۰۵) این نظریه در شکل اولیه خود طرح شده و بعدها ابن عربی (م ۶۳۷) و شارحان آثار وی این مسئله را بسط داده‌اند. ابن عربی در فتوحات مکیه برای نشان دادن توسعه معانی در کلام الهی چند جا از آن سخن می‌گوید. این نظریه تا پیش از قرن یازدهم، در میان دانشمندان شیعه پیشینه‌ای ندارد. نخستین شخصیت تحلیل‌گر این نظریه صدرالمتألهین شیرازی (م ۱۰۵۰) و سپس شاگرد وی فیض کاشانی (م ۱۰۹۲) است (صدرالمتألهین، ۱۳۶۶ش، ج ۴، صص ۱۷۵ - ۱۵۲؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۱).

این دو بحث روح معنا را هم به جهت تفسیری و هم توسعه معانی کلمات لایه به لایه قرآن به عنوان یک اصل مطرح کرده‌اند. امام خمینی در کتاب مصباح الهدایه، از این نظریه به عنوان روشی جایگزین مجاز و از جهتی جمع میان معانی مختلف و یا توسعه در معانی می‌داند (خمینی، ۱۳۹۰ش، صص ۲۴۸-۲۵۱). و حسن مصطفوی (مصطفوی، ۱۳۶۰ش، ج ۱، صص ۱۴ - ۱۶) در کتاب «التحقیق فی کلمات القرآن» و دیگر آثار برای نشان دادن اصل واحد در کلمات از آن استفاده می‌کند (ایازی، ۱۳۸۶ش، ج ۱، صص ۳۶۱ - ۳۵۵).

۲-۱-۴-۱. نمونه‌هایی از تفسیر صفات خبریه بر مبنای نظریه روح معنا

۱. تکلم: «و لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ» (الاعراف: ۱۴۳).

تکلم در اصل به معنای «آشکار ساختن نیت درونی متکلم» می‌باشد و این معنا در افراد و موارد گوناگون متفاوت است، اما تکلم به معنای آشکار کردن کلام برای مخاطب است؛ بنابراین تکلم اخص از تکلم است؛ در تکلم وجود مخاطب شرط نیست، بلکه مطلق ابراز نیت قلبی است.

روشن است که تکلم از صفات ثبوتیه خدا است و حقیقت آن ظهور یا اظهار مراد است و این اظهار با اختلاف عالم‌ها، مختلف می‌شود؛ زیرا تبیین مراد برای تفهیم است و تفهیم بر وفق حال مخاطب و خصوصیات آن و متناسب با شرایط هر عالمی است که تکلم در آن صورت می‌گیرد. پس تکلم به دو صورت است؛ یا به معنای مطلق تبیین مراد به هر نحوی که باشد، در این صورت برگشتش به مفهوم تجلی و ایجاد و از صفات ذات به حساب می‌آید و یا به معنای تبیین برای مخاطب است (تکلم) که از صفات فعل به شمار می‌آید (مصطفوی، ۱۳۶۰ش، ج ۱۰، صص ۱۰۹ - ۱۰۷).

۲. استواء بر عرش: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (طه: ۵).

استواء بر عرش عبارت است از استقرار تمام و تمکن کامل بدون تزلزل و اضطراب. «سواء» به معنای اعتدال است و باب افتعال دلالت می‌کند بر اختیار کردن استقرار؛ پس منظور از استقرار بر عرش، قرار گرفتن و اعتدال و تسلط بر موجودات است که محیط و مسلط بر همه آنها باشد. این استقرار به خاطر این است که بتواند تدبیر همه امور موجودات را داشته باشد و حاکم و ناظر و مسلط بر آنها باشد (همو، ۱۳۶۰ ش، ج ۱۰، ص ۳۲۴).

۲-۱-۴-۲. نمونه هایی از کتاب‌های وجوه و نظائر

برخی از کتاب‌های نگاشته شده درباره دانش وجوه و نظائر با مبنا قرار دادن نظریه «وضع الفاظ برای معانی کلی» تلاش نموده‌اند تا پیش از ذکر وجوه معنایی گوناگون یک واژه به بیان معنای جامع یا به عبارتی «روح معنا» پردازند. از جمله این کتاب‌ها می‌توان به «التحصیل لنظائر القرآن» حکیم ترمذی، «وجوه و نظائر» ابو هلال عسکری و «وجوه و نظائر» ابن جوزی نام برد.

۲-۱-۴-۱. استفاده از قاعده «روح معنا» در کتاب «التحصیل لنظائر القرآن» ترمذی

همانگونه که پیش از این نیز گفته شد، ترمذی تلاش دارد تا با استفاده از قاعده منع ترادف، مشتقات گوناگونی را که از اصل واحد سرچشمه گرفته‌اند به معنای جامع بازگرداند. شاید بتوان نشریه روح معنا را تعبیر دیگری از قاعده منع ترادف به حساب آورد؛ زیرا در هر دو نظریه بر وجود معنای جامع میان مشتقات گوناگون یک واژه تأکید می‌شود. از همین رو می‌توان مواردی را که ترمذی آنها را به عنوان شاهدی بر قاعده منع ترادف، ذکر می‌کند، مثال دیگری بر نظریه روح معنا دانست. مانند دو موردی که در ذیل آمده است:

الف) ترمذی در تحلیل معنای جامع واژه «هدی» به سخن اهل محاوره و واژه‌شناسان استناد نموده و چنین می‌نویسد: «... يقال في اللغة: فلان يتهادي في مشيته، أي: يتمايل» (ترمذی، ۱۹۶۹ م، ص ۱۹)؛ در لغت گفته می‌شود: فلانی در راه رفتن خود (به چپ و راست). متمایل می‌شود. براساس همین معنای جامع، ترمذی وجوه معنایی «بیان، اسلام و توحید» را که سه مورد از ۱۷ وجه معنایی است که مقاتل در کتاب «الأشباه و النظائر» آن‌ها را برای واژه «هدی» نام برده است، چنین معنا می‌کند:

۱. واژه «هدی» در معنای «بیان» مانند آیه «أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ» (البقره: ۵).

دلیل اینکه واژه «هدی» در معنای «بیان» به کار رفته این است که «بیان» زمانی که به واسطه نور علم، بر قلب آشکار گردد، سبب می‌گردد قلب به سوی آن متمایل شده و بدان توجه نماید (ترمذی، ۱۹۶۹م، ص ۲۰).

۲. واژه «هدی» در معنای «اسلام» مانند آیه «...قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى...» (البقره: ۱۲۰).

دلیل اینکه واژه «هدی» در معنای اسلام به کار رفته این است که اگر دین اسلام برای کسی تبیین گردد، دل به سوی نور اسلام تمایل پیدا کرده و تسلیم آن می‌شود (ترمذی، ۱۹۶۹م، ص ۲۰).

۳. واژه «هدی» در معنای «توحید» مانند آیه «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ...» (التوبه: ۳۳).

دلیل اینکه واژه «هدی» در معنای توحید به کار رفته این است که اگر دلی تمایل به سوی نور توحید پیدا نماید تردید از آن رخت بسته و به پروردگار خود اطمینان کرده و به یگانگی او که همان توحید است، باور پیدا می‌کند (ترمذی، ۱۹۶۹م، ص ۲۰).

ب) ترمذی در تحلیل معنای جامع «کفر» چنین می‌نویسد:

«کفر همان پوشاندن است. در لغت گفته می‌شود: کفرتُ الشيء یعنی آن را پوشاندم و از همین جا به شکستن سوگند و در مورد گناهان، کفاره گفته می‌شود؛ زیرا در آن، معنای پوشاندن گناهان و شکستن سوگند، وجود دارد» (ترمذی، ۱۹۶۹م، ص ۲۴).

دو مورد از واژگانی که از مشتقات ماده «کفر» شمرده می‌شوند و ترمذی تلاش دارد آنها را تحت معنای جامع «پوشاندن» داخل سازد، از قرار زیر است:

۱. تکذیب: دلیل اینکه واژه «کفر» در معنای «تکذیب» به کار رفته این است که اگر شخصی نور هدایت را با زبان خود رد کند، گویی نوری را که از سوی خداوند برای هدایت او آمده، پوشانده است (ترمذی، ۱۹۶۹م، ص ۲۵).

۲. ظلم: دلیل اینکه واژه «کفر» در معنای «ظلم» به کار رفته این است که اگر انسان نعمتی را که از خدا دریافت نموده است انکار نماید و آن را بپوشاند، گویی به خودش ظلم نموده است (ترمذی، ۱۹۶۹م، ص ۲۵).

۲-۲-۴-۱-۲. استفاده از قاعده «روح معنا» در «الوجوه و النظائر» ابوهلال عسکری

ابوهلال عسکری در تبیین وجوه معنایی واژه «جن» اصل معنایی این واژه را برابر با «پوشیده بودن» دانسته و سپس به بیان وجوه گوناگون معنایی این واژه پرداخته‌اند.

وی در این باره چنین می‌نویسد:

«واژه جن در اصل به معنای «پوشیده بودن» می‌باشد و واژه «جَنَّة» به معنای باغ از همین اصل گرفته شده است و به معنای باغی است که به دلیل بسیاری درختان هر کسی که در درون باغ است از دیدگاه پنهان می‌ماند. همچنین واژه «جَنَّة» در معنای «سپر» به این دلیل نامیده شده است که ضعف صاحب خود را از هم مبارزش می‌پوشاند ... و فرزند تا زمانی که در شکم مادرش است «جنین» نامیده می‌شود؛ (زیرا در رحم مادر پوشیده شده است). جمع «جنین» همان «أَجِنَّة» می‌باشد و در قرآن چنین می‌فرماید: «وَ إِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ» (نجم: ۳۲). ... «ابوهلال عسکری، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۶۹».

۲-۱-۵. قاعده «تعرف الاشياء بأضدادها»

یکی از قواعدی که برخی از مفسران مانند ابن جوزی در موارد بسیاری از آن بهره برده است، قاعده «شناخت معانی واژگان از راه شناخت ضد آن واژه» می‌باشد که در اصطلاح به قاعده «تعرف الاشياء بأضدادها» شهرت دارد. با مراجعه به کتاب «أزهره الأعين النواظر في علم الوجوه والنظائر» از ابن جوزی مشاهده می‌شود که ایشان در برخی موارد بدون اینکه تحلیل خاصی از معنای جامع یک واژه ارائه دهد از راه بیان ضد یک واژه تلاش دارد تا وجه معنایی و موضوع له آن واژه را بیان نماید. از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱. ابن جوزی در تبیین وجه معنایی واژه «خیر» چنین می‌نویسد: «الْحَيْرُ الَّذِي هُوَ ضِدُّ الشَّرِّ. وَمِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى فِي آلِ عِمْرَانَ: «بَيِّدِكَ الْحَيْرَ» (ابن جوزی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۲۸۹).
 ۲. وی در تبیین وجه معنایی واژه «السَّيِّئَات» چنین می‌نویسد: «السَّيِّئَاتُ ضِدُّ الْحَسَنَاتِ. وَذَكَرَ أَهْلُ التَّفْسِيرِ أَنَّهَا فِي الْقُرْآنِ عَلَى خَمْسَةِ أَوْجِهٍ...» (ابن جوزی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۶۲).
- در این میان، کتاب‌های دیگری در تبیین وجوه معنایی واژگان قرآنی از این شیوه بهره برده‌اند که از آن جمله می‌توان به کتاب «بصائر ذوی التَّمييز فِي لَطَائِفِ الْكِتَابِ الْعَزِيزِ» از محمد بن یعقوب فیروزآبادی اشاره کرد. در ذیل چند نمونه از این کتاب ذکر می‌گردد:
- فیروزآبادی در تبیین وجه معنایی واژه «ثبات» چنین می‌نویسد: «وهو ضِدُّ الرَّوَالِ. وَقَدْ تَبَيَّنَتْ يَثْبُتُ فَهِيَ ثَابِتٌ» (فیروزآبادی، ۱۴۱۶ق، ص ۵۸۵) و در تبیین وجه معنایی واژه «حَرٌّ» چنین می‌نویسد: «الْحَرُّ: ضِدُّ الْبَرْدِ، وَالْحَرَارَةُ: ضِدُّ الْبُرُودِ» (فیروزآبادی، ۱۴۱۶ق، ص ۶۵۲).

۲-۱-۶. قاعده شناخت قرائت صحیح

قرائت، در لغت به معنای در کنار هم چیدن حروف و کلمات، به هنگام خواندن است و در اصطلاح، روشی است که هر یک از پیشوایان علم قرائت، مطابق آن قرآن را تلاوت می‌کنند؛ به گونه‌ای که با تلاوت پیشوای دیگر در تلفظ کلمات متفاوت باشد. قرائت را، آگاهی از چگونگی تلفظ و اختلاف آنها نیز دانسته‌اند (مرادی، ۱۳۸۲، ص ۵۱).

وجود قرائت‌های گوناگون از واژگان قرآنی، پدیده نوظهوری بود که پس از عصر رسالت و از سوی قاریان قرآن آشکار گردید. هر یک از قاریان، قرائت خود از آیات قرآن را به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نسبت می‌داد و تلاش می‌نمود قرائت خود را صحیح‌ترین قرائت‌ها تلقی نماید. البته از نظر روایات شیعه می‌توان بدین نتیجه دست یافت که قرائت‌های گوناگون از آیات قرآنی و اختلاف‌های پدید آمده از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) نبوده، بلکه از سوی قاریان پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) مطرح شده است. برخی از افراد نیز که از پیامبر، روایاتی را دال بر نزول قرآن بر هفت حرف را ذکر نموده‌اند، از سوی امام صادق (علیه السلام) مورد انکار قرار گرفته است. از این رو باید گفت نزول قرآن بر هفت حرف، دلالت قطعی و صحیحی ندارد و دانشمندان شیعه آن را بر بطون و چندمعنایی قرآن حمل کرده‌اند (فقهی‌زاده، ۱۳۹۱ش، ص ۱۰۹). در تبیین ارتباط میان این قاعده با دانش وجوه و نظائر نیز باید گفت، اگر مفسر با قرائت صحیح یک واژه آشنا نباشد نمی‌تواند به وجه معنایی درست واژه پی ببرد و ممکن است در کشف وجوه معنایی گوناگون یک واژه را خطا ببیند.

همچنین توجه به قرائت قرآن کریم و کیفیت ادای آن، برای ارائه تفسیری صحیح از قرآن کریم، از آن جهت لازم و ضروری است که گاهی اوقات به واسطه قرائت‌های متعدد از یک آیه، برخی از وجوه و معانی احتمالی، بر برخی دیگر، ترجیح می‌یابند. گاهی نیز توسط همین اختلاف قرائت‌ها، معنای آیه، آشکار می‌گردد. بنابراین به‌طور کلی، نقش اختلاف قرائت‌ها در تفسیر را می‌توان در «ارائه کردن بیش از یک معنا برای لفظ و یا آیه» خلاصه نمود (اکبرنژاد، نجمیه و مظفر گراوند، ۱۳۹۲ش، ص ۳).

۲-۱-۷. قاعده شناخت مفاهیم واژگان و تعابیر قرآنی در عصر نزول

با نظر به اینکه قرآن به زبان عرف مردم عصر نزول فرستاده شده است، توجه به معانی رایج واژگان، در عصر نزول، در فهم هر چه بهتر وجوه معنایی، یاری می‌رساند. در واقع مفسر با توجه به اصل و قاعده یاد شده، برای رسیدن به فهم درست از واژگان قرآنی و دور شدن از تفسیر

نادرست، باید معنای اصیل آن واژگان را با نظر به عصر نزول تحلیل نماید و از تفسیر واژگان براساس معانی متأخر اجتناب نماید (فقهی زاده، ۱۳۹۱ش، ص ۱۱۱).

به عنوان نمونه، اگر درباره معنای واژه «مکروه» در آیه شریفه «كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا» (الاسراء: ۳۸). دقت شود، درمی یابیم که اسم اشاره «ذَلِكَ» در آیات پیشین، به معنای «شُرک، قتل نفس، زنا، فرزندکشی، تصرف در مال یتیمان، و آزار پدر و مادر» آمده و مورد نهی قرار گرفته است. بر این اساس، مراد از ذکر واژه «مکروها» در این آیه، بیان حرمت شرعی آنهاست. حال آنکه مکروه در معنای فقهی آن عملی است که بهتر است ترک شود و مرتکب آن، مستوجب عقاب و عذاب نیست (فقهی زاده، ۱۳۹۱ش، صص ۱۱۱-۱۱۲).

با توجه به توضیحات یاد شده می توان به این نتیجه دست یافت که مفسر، بدون توجه به مفاهیم واژگان در عصر نزول، نمی تواند وجوه معنایی درست یک واژه را کشف نماید. بلکه باید با مبنا قرار دادن وجه معنایی رایج در عصر نزول قرآن و نیز با تکیه بر قرائن سیاقی، به بیان معنای واژگان قرآنی پردازد.

۲-۲. قواعد برون متنی مرتبط با دانش وجوه و نظائر

مراد از قواعد برون متنی، قواعدی است که از قرائن بیرونی سرچشمه می گیرد و مستقیماً با واژگان قرآنی در ارتباط نیست، مانند «اسباب النزول» و «فرهنگ عصر نزول». در ادامه، به شیوه استقرائی، نمونه هایی از قواعد برون متنی مرتبط با دانش وجوه نظائر مورد بحث قرار گرفته است.

۲-۲-۱. نقش تطوّر لغت در فهم وجوه معنایی واژگان

یکی دیگر از اصول و قواعدی که در تعیین وجوه معنایی واژگان قرآنی نقش اساسی دارد، اصل «تطوّر واژگان در بستر زمان» است. اگر مفسر، در دانش وجوه و نظائر با اصل «تطوّر واژگان در بستر زمان» آشنا نباشد، در تبیین وجوه معنایی واژگان توفیق چندانی نخواهد داشت و ممکن است معنای امروزی را برای یک واژه قرآنی در نظر بگیرد در حالی که این معنا با معنای پیشین آن واژه در عصر نزول قرآن، یکی نیست!

در ادامه به ذکر نمونه هایی از این اصل در کتاب های وجوه و نظائر می پردازیم:

۲-۱-۲-۱. بررسی واژه «صلاة»

واژه «صلاة» در اصل لغت به معنای دعا بوده و در آموزه‌های دینی به ویژه آیات قرآنی، در مصداق خاصی از دعا یعنی در نماز به کار گرفته شده است. شیوع کاربرد «صلاة» در معنای نماز به اندازه‌ای رسید که هر جا کلمه صلاة شنیده می‌شد معنای نماز به ذهن می‌رسید، نه معنای دعا، اگر چه معنای دعا همچنان برای صلاة کاربرد داشت، از همین رو، امروزه این واژه در بیشتر موارد، در معنای نماز استفاده می‌شود که منافاتی با دانستن معنای جامع دعا برای واژه صلاة ندارد! مقاتل بن سلیمان در کتاب «الاشباه و النظائر» با دقت در قرائن سیاقی، هر دو معنای «دعا» و «نماز» را برای این واژه ذکر کرده است:

«خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (التوبه: ۱۰۳). مقاتل در این آیه واژه «صلاة» را که به پیامبر ^(ص) نسبت داده شده است، در معنای «استغفار» که نوعی دعا تلقی می‌شود، آورده است. وی همچنین در آیاتی مانند «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَرُفُلًا مِنَ اللَّيْلِ» (هود: ۱۱۴) واژه صلاة را در معنای نماز می‌داند (مقاتل، ۱۴۲۷ق، ص ۵۶).

۲-۱-۲-۲. بررسی واژه «زكاة»

واژه «زكاة» در اصل در لغت، به معنای رشد و افزایشی است که به واسطه برکت الهی در امور مادی و معنوی پدید می‌آید (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۳۸۰). برخی دیگر این واژه را در معنای «تطهیر و پاکی» دانسته‌اند. و از همین رو می‌توان گفت اطلاق واژه «زكاة» بر مالی که انسان به فقیران انفاق می‌کند از این جهت است که با پرداخت آن به فقراء، رشد و افزایش مال همراه با برکت وجود دارد، یا از این جهت است که سبب پاک شدن مال از حرام می‌شود؛ البته هر دو معنا را می‌توان پذیرفت؛ زیرا هر دو فایده در پرداخت زکات وجود دارد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۳۸۰).

باید توجه داشت کاربرد واژه زكاة در قرآن، در همه موارد به زکات واجب اصطلاحی فقهی مربوط نمی‌شود؛ بلکه زکات با معانی متفاوت و همراه با عناوین مختلف ذکر شده است؛ مانند زکات واجب در آیه «... وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْمِنُونَ يَعْهَدُ لَهُمْ إِذَا عَاهَدُوا...» (البقره: ۱۷۷)؛ زکات به معنای انفاق و صدقه مستحبی در آیه «... وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ» (الروم: ۳۹)؛ زکات به معنای پاکی در آیه «... فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَ أَقْرَبَ رُحْمًا» (الکهف: ۸۱).

۲-۲-۲. استفاده از اسباب نزول در تبیین وجوه معنایی واژگان قرآنی

با نظر به اینکه قرآن کریم در طول ۲۳ سال به تدریج نازل شده و بسیاری از آیات آن ارتباط تنگاتنگی با رویدادهای عصر پیامبر ^(صلی الله علیه و آله) دارد، کشف مراد خداوند متعال بدون دقت و تأمل در قرائن حالی و مقامی، امری دشوار و در برخی موارد ممتنع خواهد بود. همین امر سبب شده است تا دانشمندان قرآنی و مفسران توجه ویژه‌ای به بحث از اسباب نزول یا اسباب نزول داشته باشند.

قرآن پژوهان به «اسباب نزول» و جایگاه آن در فهم قرآن توجه داشته اند، آنان بر این باور هستند که از طریق شناختن اسباب نزول، می‌توان بر معنا و مقصود آیات و سوره‌ها پی برد. از آن جمله واحدی، درباره اهمیت توجه به اسباب نزول چنین می‌نویسد:

«ممکن نیست تفسیر و معنای صحیح آیه، مگر زمانی که سبب نزول آیه را بدانیم» (واحدی نیشابوری، ۱۴۱۱ق، ص ۴).

همچنین وهبه زحیلی چنین بیان می‌دارد:

«شناخت اسباب نزول آیات، فایده‌های بسیاری داشته و نقش مهمی در تفسیر و فهم آیات ایفا می‌کند؛ زیرا اسباب نزول قرینه‌هایی است که علت تشریح حکم، اهداف و اسرار آن را می‌نمایاند و در فهم قرآن یاری می‌رساند» (وهبه زحیلی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، صص ۱۸-۱۹).

در ادامه به ذکر نمونه‌هایی از کتاب‌های وجوه و نظائر می‌پردازیم:

۲-۲-۱. استفاده از اسباب النزول در کتاب «الاشباه و النظائر» مقاتل بن سلیمان

مقاتل بن سلیمان در تبیین وجوه معنایی برخی از واژگان قرآنی، براساس اسباب نزول آیات عمل می‌کند، در ادامه چند نمونه از کتاب «الاشباه و النظائر» ذکر می‌کنیم:

الف) از نگاه مقاتل واژه «خزی» در آیه «... هُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ هُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (المائده: ۴۱) در معنای «کشته شدن یهودیان بنی قریظه و کوچ کردن یهودیان بنی نضیر» به کار رفته است (مقاتل، ۱۴۲۷ق، ص ۳۷).

درباره اسباب نزول این آیه در تفسیر قمی چنین آمده است:

«در جریان یهودیان بنی نضیر و بنی قریظه به دلیل برتری بنی نضیر بر بنی قریظه، در قراردادی که با یکدیگر امضاء کرده بودند، چنین نوشتند که اگر فردی از افراد قبیله بنی نضیر، فردی از قبیله بنی قریظه را بکشد، نصف دینه مقتول را بپردازند و قاتل را بر روی خری وارونه سوار کنند و او را

در شهر بگردانند، ولی اگر بنی قریظه فردی از قبیله بنی نضیر را بکشند قاتل را به کیفر قتل بکشند و تمام دیه مقتول را از او بگیرند. در همین حال، قتلی میان آنان رخ داد و مردی از قبیله بنی قریظه یک نفر از قبیله بنی نضیر را کشت، بنی نضیر مطابق قراردادی که با هم بسته بودند خواستار کشته شدن قاتل و گرفتن همه دیه مقتول بودند. بنی قریظه زیر بار نرفتند و گفتند اکنون حاضریم محمد را به عنوان قضاوت بین خود حکم قرار دهیم بنی النضیر نزد عبدالله بن اُبی رفتند و از او خواستند که نزد محمد برود و از او بخواهد که به نفع بنی النضیر قضاوت نماید. وقتی که به پیامبر مراجعه نمودند این آیه نازل گردید: «قمی، ۱۳۶۳ش، ج ۱، ص ۱۶۸».

ب) مقاتل در بیان وجوه معنایی ذکر در وجه داوزدهم، واژه ذکر را به معنای اهل تورات که همان عبدالله بن سلام و یارانش بودند گرفته است (مقاتل، ۱۴۲۷ق، ص ۵۴):
 «وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (الانبیاء: ۷).
 «... فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ ...» (النحل: ۴۳).

روشن است که بدون در نظر گرفتن اسباب نزول این آیه نمی‌توان مراد از واژه «ذکر» را شخص خاصی دانست! برخی از مفسران مانند سیوطی در کتاب الدرالمثور بر این باور است که مراد از «اهل ذکر» در آیه ۴۳ سوره نحل، عبدالله بن سلام است (سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۱۳۳). عبدالله بن سلام از دانشمندان یهودی پیش از اسلام بود که به دست پیامبر (ص) مسلمان شد و توانست بسیاری از یهودیان را نیز با خود همراه سازد (سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۶۴).

۲-۲-۲-۲. استفاده از اسباب النزول در کتاب «نزهة الأعمین النواظر» ابن جوزی

ابن جوزی در جاهای گوناگون کتاب خود به بیان برخی از وجه معنایی واژگان قرآنی پرداخته است که علم بدان جز از راه توجه به اسباب النزول یک آیه ممکن نیست:

۱. ابن جوزی برای واژه «أحد» چهار وجه معنایی ذکر می‌کند در تبیین وجه معنایی سوم

چنین می‌نویسد:

«سومین وجه معنایی واژه أحد «بلال بن حمامة» می‌باشد، مانند سخن خداوند متعال در سوره لیل که می‌فرماید: «وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى» (لیل: ۱۹) یعنی «ابوبکر زمانی که بلال بن حمامة (عبد خریداری شده ابوبکر) را خرید و او را آزاد کرد، این کار را به خاطر گرفتن پاداش انجام

نداد(بلکه تنها رضایت خدا را مد نظر داشت)»(ابن جوزی، ۱۴۰۴ق، ص ۱۱۶).

روشن است که حمل واژه «أحد» بر ابوبکر جز از طریق توجه به سبب نزول آیه ممکن نیست. در تفسیر بغوی در باره سبب نزول این آیه از محمد بن اسحاق، چنین نقل می‌کند که أمیه بن خلف، عبدی با نام بلال بن رباح داشت که نام مادرش حمامه بود. این عبد به پیامبر^{صلی الله علیه و آله} ایمان آورده بود و أمیه بن خلف برای اینکه او را شکنجه دهد، سنگ بزرگی را روی سینه او می‌گذاشت و می‌گفت یا به محمد کافر شو یا بر این حال خواهی بود تا بمیری! ابوبکر برای رهایی دادن این عبد از دست أمیه بن خلف وی را خریداری نموده و در راه خدا آزاد می‌کند و خداوند متعال این آیات را در شأن ابوبکر نازل می‌کند(بغوی، ۱۴۱۷ق، ج ۸، ص ۴۴۸).

نتیجه‌گیری

آثار نگاشته شده در دانش وجوه و نظائر بیشتر به صورت استقرائی، وجوه معنایی واژگان قرآنی را گردآوری نموده‌اند و کمتر به بررسی، تحلیل و تدقیق در قواعد به کار رفته در این دانش پرداخته‌اند. این مسأله سبب شده است تا بحث از قواعد استفاده شده از سوی دانشمندان قرآنی، کاری دشوار جلوه کند. از همین رو در این مقاله تلاش گردید با بررسی مهم‌ترین آثار نگاشته شده در این دانش، قواعد مستفاد از سوی نگارندگان این آثار، استخراج گردد و برای هر مورد، نمونه‌هایی از آثار گوناگون ذکر شود. نتایج تحقیق به‌طور خلاصه از قرار زیر است:

۱. به غیر از حکیم ترمذی که به گونه‌ای آشکار از قاعده «روح معنا» سخن گفته است، در هیچ‌یک از آثار نگاشته شده در موضوع وجوه و نظائر، به صورت صریح از قواعد کشف وجوه معنایی واژگان قرآنی سخنی به میان نیامده است. از همین رو تلاش گردید تا برخی از قواعد تفسیری که به صورت مستقیم به کشف دلالت‌های تصویری می‌پردازد و به واژگان قرآنی مربوط می‌گردد، مبنای بحث قرار گیرد و سپس به مصداق‌یابی از این قواعد در آثار مربوط به وجوه و نظائر پرداخته شد.

با جمع‌بندی سخنان ترمذی می‌توان به این نتیجه دست یافت که او برخلاف مقاتل بن سلیمان، برای آن دسته از واژگان قرآنی که از ریشه یکسان برخوردار هستند، معنای واحدی در نظر می‌گیرد و تلاش دارد تا مشتقات گوناگون واژگان را که در هیأت لفظی تفاوت دارد، به معنای جامع بازگرداند. این رویکرد معنایی همان است که امروزه در میان متأخران ما رواج بسیاری یافته است. محققانی چون مصطفوی در کتاب «التحقیق فی کلمات القرآن» از همین شیوه

پیروی نموده‌اند. از نظر نگارنده سطور، قاعده «منع ترادف در واژگان عربی» از قواعد بسیار مهمی است که راه را برای فهم درست واژگان قرآنی هم‌ریشه، هموار می‌سازد و مفسر را در فهم درست وجوه معنایی واژگان نظیر هم، یاری می‌رساند.

۲. در میان قواعد یادشده «استفاده از سیاق آیات قرآنی» بیشترین نقش را در تبیین وجوه معنایی واژگان قرآنی داشته است. استفاده از این اصل تا اندازه‌ای است که می‌توان آن را بر بسیاری از اصول و قواعد دیگر حاکم دانست. به عنوان نمونه کشف معنای مجازی و استعاری یک واژه، جز با در نظر گرفتن سیاق آیه ممکن نیست. مفسر، نخست با تأمل و ژرف‌نگری در قرائن کلامی که در صدر و ذیل آیات وجود دارد، بدین نتیجه می‌رسد که نمی‌توان آن واژه را بر معنای حقیقی حمل نمود؛ زیرا قرائن صارف‌های در کلام وجود دارد که مانع از حمل آن واژه بر معنای حقیقی می‌شود.

۳. در کنار استفاده از «سیاق» که بر رویکردی برون واژگانی استوار است، توجه به قاعده «وضع الفاظ برای روح معنا» نیز که حکایت از رویکردی درون واژگانی دارد، از سوی برخی از چهره‌های برجسته این عرصه مانند حکیم ترمذی، دامغانی، ابوهلال عسکری و ابن جوزی مورد تاکید قرار گرفته است. در این روش، مفسر فارغ از هرگونه استعمال یک واژه در آیات قرآن، در گام نخست، به تحلیل معناشناختی از یک واژه می‌پردازد و تلاش می‌کند تا «اصل معنا» را با توجه به ماده اصلی واژه استخراج کند و سپس کاربردهای یک واژه، در جاهای گوناگون قرآن را براساس همان معنای جامع تفسیر نماید.

۴. با توجه به مطالب یادشده، می‌توان بدین نتیجه دست یافت که دانشمندان عرصه دانش وجوه و نظائر که می‌توان به راحتی بر آنان، نام مفسر نهاد، در تبیین وجوه معنایی نظائر قرآن، از دو شیوه درون واژگانی و برون واژگانی بهره گرفته‌اند. قواعدی مانند «اصل منع ترادف» و «وضع الفاظ برای روح معنا» و «گوناگونی قرائت‌ها» از شیوه درون واژگانی بهره گرفته‌اند و قواعدی مانند «تطور لغت»، «اصول و قواعد بلاغی»، «سیاق»، «اسباب نزول»، «قاعده «تعرف الاشياء بأضدادها» و «فرهنگ عصر نزول» از شیوه دوم یعنی برون‌واژگانی استفاده کرده‌اند. نتیجه مهمی که از این تحلیل به دست می‌آید این است که در کتاب‌های نگاشته شده درباره دانش وجوه و نظائر، بیشتر به قرائن مفصل کلامی توجه شده و کمتر به تحلیل‌های دقیق لغوی استناد گردیده است. این مسأله شاید به این دلیل بوده است که بیشتر دانشمندان قرآنی کوشیده‌اند تا در کشف معنای واژگان قرآن، اصالت را به قرآن دهند و در تحلیل‌های معناشناسانه بیشتر از راه قرائن موجود در کلام خداوند استفاده نمایند.

قواعد درون‌متنی و برون‌متنی یادشده در پژوهش حاضر، در مجموع هفت قاعده درون‌متنی و دو قاعده برون‌متنی را دربرمی‌گیرد که در جدول زیر نشان داده شده است:

قواعد برون‌متنی	قواعد درون‌متنی
نقش تطوّر لغت در فهم وجوه معنایی واژگان	قاعده «اصل منع ترادف در قرآن»
	قواعد بلاغی مانند مجاز مرسل و استعاره
	قاعده سیاق در تبیین وجوه معنایی واژگان قرآنی
استفاده از اسباب نزول در تبیین وجوه معنایی واژگان	قاعده «وضع الفاظ برای روح معنا»
	قاعده «تعرف الاشیاء بأضدادها»
	قاعده شناخت قرائت صحیح
	قاعده شناخت مفاهیم واژگان در عصر نزول

کتاب‌نامه:

قرآن کریم.

- ابن جوزی، ابوالفرج (۱۴۰۴ق)، *نزهة الأعين النواظر فی علم الوجوه والنظائر*، محقق: محمد عبد الکریم، بیروت: مؤسسه الرسالہ.
- اخوان مقدم، زهره (۱۳۹۴ش)، «معناداری بخشی از آیه یا آیات، هم در سیاق و هم خارج از سیاق»، *فصلنامه مطالعات قرآن و حدیث*، دوره نهم، شماره ۱.
- اکبر نژاد، مهدی؛ گراوند، نجمیه؛ گراوند، مظفر علی‌دادی (۱۳۹۲ش)، «بررسی چگونگی تأثیر اختلاف قرائات در برداشت‌های تفسیری مجمع البیان»، *فصلنامه مطالعات قرآن و حدیث*، دوره سیزدهم، شماره ۱.
- امانی، رضا؛ شادمان، یسرا (۱۳۹۱ش)، «چگونگی معادل‌یابی استعاره‌های قرآنی در فرایند ترجمه»، *فصلنامه مطالعات قرآن و حدیث*، دوره دهم، شماره ۲.
- ایازی، سید محمدعلی (۱۳۸۶ش)، *تفسیر قرآن مجید برگرفته از آثار امام خمینی*، تهران: عروج.
- بابایی، علی اکبر (۱۳۸۹ش)، *دائرة المعارف قرآن کریم*، قم: بوستان کتاب.
- بغوی، حسین بن مسعود (۱۴۱۷ق)، *معالم التنزیل فی تفسیر القرآن*، محقق: محمد عبد الله النمر، عثمان جمعه ضمیریّه و سلیمان مسلم الحرش، ریاض: دار طیبه للنشر والتوزیع.

- ترمذی، محمد بن عیسی (۱۹۶۹م)، *تحصیل نظائر القرآن*، محقق، حسنی نصر زیدان، مصر: مطبعة اسعاده.
- خمینی، سید روح الله (۱۳۹۰ش)، *مصباح الهدایة إلى الخلافة و الولاية*، قم: انتشارات امام خمینی (ره).
- دامغانی، حسین بن محمد (بی تا)، *الوجوه و النظائر لألفاظ کتاب الله العزیز*، محقق: عبدالحمید علی، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، *المفردات فی غریب القرآن*، تحقیق: فوان عدنان داودی، بیروت، دمشق: دارالعلم الدار الشامیة.
- زحیلی، وهبه (۱۴۱۱ق)، *المنیر فی العقیده و الشریعة، معروف به التفسیر المنیر*، بیروت، دمشق: دارالفکر.
- سلوی، محمد العوا (۱۳۸۲ش)، *بررسی زبان شناختی وجوه و نظایر در قرآن*، مترجم: سید حسین سیدی، مشهد: به نشر.
- صدر المتألهین، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۶ش)، *تفسیر القرآن الکریم*، قم: بیدار.
- عبد اللهی، محمود (۱۳۸۵ش)، *وحی در قرآن*، قم: انتشارات بوستان کتاب.
- عسکری، أبو هلال (بی تا)، *الفروق اللغویة*، محقق، محمد ابراهیم سلیم، قاهره: دار العلم و الثقافة للنشر و التوزیع.
- فاکر میبدی، محمد (۱۴۲۸ق)، *قواعد التفهیم لمدی ال شیعۀ و السنی*، تهران: المجمع العالمی للتقرب بین المذاهب الإسلامیة.
- فقهی زاده، عبدالهادی (۱۳۹۱ش)، *درآمدی بر تفسیر قرآن (اصول و مقدمات)*، تهران: انتشارات تلاوت.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب (۱۴۱۶ق)، *بصائر ذوی التمییز فی لطائف کتاب العزیز*، محقق: محمد علی نجار، قاهره: المجلس الأعلى للشئون الإسلامیة.
- فیض کاشانی، ملا محسن (۱۴۱۵ق)، *تفسیر صافی*، محقق: حسین اعلمی، تهران: انتشارات صدر.
- قمی، علی بن ابراهیم (۱۳۶۳ش)، *تفسیر القمی*، محقق: موسوی جزائری، طبیب، قم: دارالکتاب.
- مرادی، محمد (۱۳۸۲ش)، *امام علی (علیه السلام) و قرآن*، تهران: انتشارات هستی نما.
- مصطفوی، حسن (۱۳۶۰ش)، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مقاتل بن سلیمان (۱۴۲۷ق)، *الا شباه و النظائر فی القرآن العظیم*، محقق: حاتم صالح الضامن، دبی: مرکز جمعة الماجد للثقافة و التراث.